موضوع: مراجعه 48 و چهل روایت بر امامت امیرالمومنین (ع)

اشکال پنجم ابومریم اعظمی

سخن در بررسی اشکالاتی بود که ابومریم اعظمی بر مطالبی که امام شرف الدین در مراجعه 48 و درباره حدیث 15 بیان کرده بود، وارد کرده است. تا اینجا چهار اشکال وی نقل و پاسخ داده شد. اشکال پنجم اعظمی درباره دو روایتی است که مرحوم شرف الدین در پاورقی بیان کرده و درباره اعلام آیات برائت است.

در این دو روایت آمده است که ابتدا دستور ابلاغ این آیات به ابوبکر داده شد و سپس وی از این مسئولیت عزل و این مسئولیت به امیرالمومنین (ع) سپرده شد. در روایت اول آمده است که بعد از اینکه ابوبکر عزل شد، پیش پیامبر اسلام (ص) آمد و سوال کرد آیا درباره من چیزی نازل شده است؟ آن حضرت فرمود: خیر، ولی جبرئیل بر من نازل شد و گفت «لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک». در روایت دوم نیز آمده است که وقتی آن حضرت امیرالمومنین (ع) را برگزید به وی فرمود: «لابد ان اذهب بها انا او تذهب بها انت».

ابومریم اعظمی گفته است این دو روایت از نظر سند ضعیف است. وجه ضعف مشترک آنها این است که راوی حدیث حنش بن معتمر است. وی گر چه صدوق است اما آنگونه که ابن حبان و ابن حجر گفته اند دارای اوهام بوده است و لذا متفردات او حجت نیستند. مضافا بر اینکه در حدیث اول محمد بن جابر بن سیار سهیمی است که حافظه اش ضعیف بوده و بسیار خلط می کرده است. همچنین ابن کثیر در «البدایه و النهایه» نیز سند این روایت را ضعیف شمرده است.

در حدیث دوم نیز عمر بن حماد قناد است که وی گر چه صدوق است اما متهم به رافضی بودن است. اعظمی می گوید: چنان که بارها گفته ام روایت رافضی در این گونه موارد (آنچه مربوط به فضایل امیرالمومنین (ع) است)، اعتباری ندارد.[[1]](#footnote-1)

پاسخ

در پاسخ چند نکته را بیان می کنیم:

1. هر دو حدیث توسط برخی از حدیث شناسان برجسته اهل سنت معتبر دانسته شده اند. از باب نمونه احمد محمد شاکر، حدیث اول را حسن و حدیث دوم را صحیح شمرده است.[[2]](#footnote-2) بنابراین اینگونه نیست که از نظر عالمان علم حدیث، ضعیف بودن این دو روایت مورد توافق همه باشد. و در بحث بین المذاهبی، استناد به اینها از سوی امام شرف الدین قابل قبول است. وقتی نمی شود در مباحث بین المذهبی به حدیثی احتجاج کرد که ضعف آن مورد توافق اهل سنت باشد، اما اگر اختلافی باشد می تواند بر اساس دیدگاه موافقین، آن را مورد استناد قرار داد. البته روشن است که نباید آن را در کلام خود به همه استناد دهد.

2. هیثمی بعد از اینکه سند روایت دوم را به خاطر جابر بن سیار ضعف شمرده است افزوده است «و قد وثق» یعنی این حدیث توثیق شده است. این نکته نیز نشان از این دارد که عده ای حدیث وی را معتبر شمرده اند.

3. وی حدیث دوم را به این جهت نقد کرده که عمر بن حماد قناد متهم به رافضی بودن است و وجه دیگری برای ضعف آن بیان نکرده است. در مباحث قبل خصوصا در بررسی حدیث مدینه العلم به تفضیل بیان شد که آنچه اعظمی می گوید یک دیدگاه شاذ در میان عالمان اهل سنت است و دیدگاه معروف خلاف آن است. دیدگاه شاخص و معروف آن است که اگر راوی شرایط نقل حدیث را یعنی صداقت در قول و سلامت قوه ضبط را داشته باشد، دیگر مذهب وی به اعتبار حدیث وی ضرر نمی زند.

4. شما می گویید روایت حنش بن معتمر، مویدات ندارد و از متفردات اوست، اما شواهد که دارد و شواهد طبق قاعده علم الحدیث، جبران کننده ضعف آن است. خود اعظمی نیز در مواردی به همین قاعده استناد کرده است.

حاصل اینکه گر چه اعتبار این دو روایت مورد اجماع همگان نیست اما بر ضعف آن نیز اجماعی وجود ندارد و عده ای به اعتبار آنها معتقد هستند و در بحث بین المذاهبی این گونه موارد قابل استناد است.

اشکال ابومریم بر حدیث 15 در متن المراجعات

تا کنون سخن در بررسی اشکالات ابومریم بر روایات حاشیه بود. وی بر روایت متن المراجعات نیز اشکال گرفته و گفته است: راوی از حبشی بن جناده، ابواسحاق است و وی اولا مدلس بوده است (یعنی در مواردی شیخ خودش را نام نمی برده و واسطه را می انداخته و روایت را به شیخ شیخش نسبت می داده است) و روایت مدلس اگر به صورت معنعن باشد، معتبر نیست (یعنی گفته شود عن فلان عن فلان.... اما اگر بگوید قال فلان مشکلی ندارد).

وجه ضعف دوم این است که ابواسحاق در اواخر عمرش دچار اختلاط دستگاه ذهن شده است. این حدیث را سه نفر از وی روایت کرده اند: نوه اش، اسرائیل بن یونس، دیگری قیس بن ربیع و سوم شریک بن عبدالله. دو راوی اول پس از اختلاط از وی روایت را شنیده اند و لذا روایت آنها از این جهت پذیرفته شده نیست. اما شریک بن عبدالله گرچه قبل از این عارضه در وی این حدیث را از وی نقل کرده است، ولی خود شریک بن عبدالله نیز از نظر حفظ ضعف داشته و در اواخر عمر دچار اختلاط شده است.[[3]](#footnote-3)

پاسخ

در بررسی این اشکال نیز چند نکته بیان می شود:

1. مختلط و مدلس بودن ابواسحاق مطلب مسلم و مورد اتفاق عالمان حدیث نیست. ذهبی در «میزان الاعتدال» می گوید: وی یکی از ائمه و بزرگان تابعین است که به سن سالخوردگی رسیده و دچار نسیان شد، اما مختلط نگردید بلکه کمی در حافظه وی تغییر رخ داده است. (خلط گویی را آنجا می گویند که فرد مطالب را جابجا گفته و دچار پریشان گویی شود). [[4]](#footnote-4) وی در کتاب «سیر اعلام النبلاء» درباره ابواسحاق می گوید: او بدون هیچ گونه نزاعی فرد ثقه ای بوده است. سنش بالا رفته و مقداری حفظش تغییر پیدا کرد اما نه اینکه آسیب دیده و به حد اختلاط رسیده باشد.[[5]](#footnote-5)

بنابراین اینکه ابواسحاق دچار اختلاط شده باشد مورد توافق نیست و برخی از عالمان علم حدیث آن را رد کرده اند.

2. فرض کنیم ابواسحاق دچار اختلاط شده و تدلیس می کرده است، اما این مساله در حدی نبوده که از حد اعتبار ساقط شود و به روایت وی عمل نشود. همان طور که گفته شد ذهبی ضعف حافظه وی را کم و مربوط به بالا رفتن سن وی دانسته است. شواهدی هم بر این مطلب وجود دارد، از جمله اینکه از وی روایت معنعن رسیده با این حال صحیح شمرده شده است.

نمونه اول: حاکم نیشابوری از وی این روایت را نقل کرده که امیرالمومنین (ع) فرمود: هنگامی که برای هجرت به مدینه از مکه خارج شدیم، دختر حمزه سیدالشهدا به دنبال ما آمد و مرا صدا زد. من دست او را گرفتم و به فاطمه زهرا (س) سپردم ... (الحدیث).[[6]](#footnote-6) این روایت از نظر حاکم صحیح است و ذهبی نیز حرف وی را تایید کرده و آن را صحیح دانسته است. در این روایت هم راوی این حدیث اسرائیل بن ربیع یعنی نوه ابواسحاق است که اعظمی گفت وقتی ابواسحاق دچار اختلاط شده بود از وی روایت نقل کرده است. و هم ابواسحاق این روایت را به صورت معنعن روایت کرده است. این مطلب نشان می دهد نه اختلاط و نه تدلیس وی به گونه ای بوده است که اعتبار سخن وی را زیر سوال ببرد. پس هیچ یک از مواردی که اعظمی به عنوان ضعف وی شمرده است، موجب ضعف حدیث او نمی شود.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه بعد بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. الحجج الدامغات، ج1، ص 471- 472 [↑](#footnote-ref-1)
2. المسند، ج2، ص 135، ح 1296 ؛ ج2، ص 132، ح 1286 [↑](#footnote-ref-2)
3. الحجج الدامغات، ج1، ص 473 [↑](#footnote-ref-3)
4. میزان الاعتدال، ذهبی، ج3، ص 270 [↑](#footnote-ref-4)
5. سیر الاعلام النبلا، ج6، ص 187 [↑](#footnote-ref-5)
6. المستدرک، حاکم نیشابوری، ج3، ص 130، ح 4614 [↑](#footnote-ref-6)